

## آزادی و سرعت

آزادی مانند هر مفهوم دیگر باید آری گوی زندگی باشد زیرا مفاهیم و اسطوره‌هایی که زندگی بخش نباشند در طول تکامل دوام نخواهند آورد و عقیم می‌مانند. بنابراین آزادی در نسبت با زندگی سنجیده می‌شود و در واقع خود اسیر حیات است. بدین سان در طول تاریخی که ما می‌شناسیم بر آزادی رده‌های گوناگون حیات بشری مانند نوع و جمع و فرد افزوده شده است. چرا که آزادی رهایی از سلطه‌ی غیر و توانایی در کسب امکانات است و همه‌ی اینها زندگی بیشتر و حیات پربارتری را به ارمغان می‌آورد. اما رشد حیاتی، استعلاء، تعالی و توانایی در زندگانی است که احساسی از آزادی می‌بخشد و نیز آزادی نویددهنده‌ی آنهاست چرا که معادل هم گرفته شدند. زندگی را می‌توان قانون، چیده‌شدن و سرپا ایستادن دانست. پس آزادی با قانون همراه است و معنا دارد. بنابراین این مفهوم هیچ‌گاه نمی‌تواند به معنای حرکت اضافی و خارج از محدوده‌ی زیست-جهان باشد چرا که خود معنا و وجود خویش را از آن گرفته است.

می‌توان نتیجه گرفت که با توجه به جریان آزادی و نیز قانون در سیر تاریخ بشری آزادی تنها مفهومی قبض و بسط شونده بوده است و نه چیزی بیش یا کم‌تر از آن. جریان لیبرالیسم و دموکراسی را می‌توان به حرکت بشر به سوی فردیت به علت پیچیده‌تر شدن حیات ارگانیزم و بنابراین تخصصی‌تر شدن آن دانست که خود همراه با قوانین بیشتری بوده است.

اگر چه روح کلی جهان آزادی بیشتری یافته است اما اگر نسبت به قانون سنجیده شود میزان آزادی در تمام زمانها یکسان است. پس باید دید با چه مکانیزمی این ادعا می‌تواند صادق باشد؟ انسانها فضا و زمان مشخصی را با توجه به ابزار و نوع زندگی در اختیار دارند که گسترش آنها با افزایش آزادی و نیز قانون همراه است. هر چند در جهان سنت فضا و زمان گسترده است اما نسبت بین این دو یعنی فضا و زمان معادل نسبت بین فضا و زمان در جهان مدرن است که گستردگی کمتری دارند. پس هر چه واحدهای حجمی زندگی کوچکتر شده حرکت تندتر شده است و برعکس هر چه حرکت سریع‌تر شده

واحدها کوچکتر شده اند. با یک نگاه سرعت بیشتر آزادی بیشتری را به همراه آورده است. اما این آزادی در یک بستر و سلول مشخصی صورت می گیرد و بنابراین حرکت بشر و انسانها برآونی و بی جهت نخواهد بود. بدین سان تاریخ نشان داده است که شاید طول مدت احساس آزادی به علت طولانی تر شدن زندگی بیشتر شده باشد اما به عمق و شدت آن چیزی افزوده نگردیده است. و اما چیزی که به عنوان واکنش آزادی خواهانه محسوب می شود چیزی جز طغیان علیه قانونهای منجمد شده و ضد زندگی نیست چرا که این انسان است که باید در راه این قوانین فدا شوند و نه اینکه آنها در خدمت زندگی بشری قرار گیرند.

حال با افزایش سرعت در زندگی بشری در دام تصمیم گیری بیشتری می افتیم چرا که اگر چنین نکنیم خشونت سرعت به ما اجازه نمی دهد که کند حرکت کنیم و زیر دست و پا له شویم. از طرف دیگر با افزایش سرعت در زندگی از آزادی های درونیمان کاسته می شود. درون نگری کمتری خواهیم داشت چرا که با سرعت بیشتر جهان بیشتر تصویری خواهد شد و جز به بیرون نگرستن فرصت دیگری برای تأمل نخواهیم داشت.

با افزایش سرعت احتمال تصادف و تصادم نیز افزایش می یابد. پس باید در مسیر مشخص شده و تخصصی - اختصاصی خود حرکت کنیم و مجاز به تخلف از آن نیستیم و باید دائماً مجهز به دستگاههای هشدار دهنده باشیم و بر روشهای کنترلی بیافزاییم. پس سرعت با خشونت تمام جهان ما را در هم فرو رفته، مسیر بندی شده، محدود و خالی از تأمل می کند. در سرعت زیاد باید سریع و زیاد تصمیم گرفت. سرعت بیشتر یعنی حرکت و جابجایی بیشتر، یعنی مواجهه با امکانات بیشتر.

بنابراین اگر تناسبی بین این دو طرف قضیه برقرار کنیم ما با نوع جدیدی از زندگی روبرو خواهیم بود نه با آزادی بیشتر. پس نمی توان زندگی را در پیشگاه آزادی قربانی نمود و از افرادی که چنین می کنند یا خود در اسارت ارزشهای اجتماعی اند، یا نوعی و یا اینکه روان پریش اند.

بنابراین چون آزادی یک نوع انتخاب است بادو پرسش مواجه می شویم.

اول آزادی چه کسی؟ و دوم انتخاب برای چه چیزی؟ یا کدام انتخاب؟ بنابراین چون سوژه و نیز انتخاب در میان است پس باید توانایی و خواست سوژه و نیز قانون حاکم بر انتخاب را در نظر گرفت. با این حساب نه تنها باید سوژه حق انتخاب داشته باشد بلکه برای اینکه به پرسش کدام انتخاب نیز پاسخ دهد و با انتخاب خویش در اسارت نیافتد به طوری که توانایی انتخابهای بعدی را از دست ندهد باید خود توانایی انتخاب نیز داشته باشد. انتخابگر می تواند از سلطه آزاد باشد یعنی آزادی منفی اما اگر همراه با توانایی انتخاب نباشد و آزادی مثبت متحقق نشود در نهایت به دام سلطه می افتد. مانند انقلاباتی که به دیکتاتوری ختم شده اند. چرا که آنها تنها به اعتراض کرده اند و شکسته اند ولی به ساختن و جایگزین مناسب نیاندیشیده اند.

پس سرعت، به حق انتخاب می افزاید یعنی راه های مختلفی باز می شود و سدهای زیادی شکسته می شود که این رami توان به آزادی منفی تعبیر نمود اما باید در عین حال توانایی سوژه و انتخابگر در امر انتخاب افزایش یابد.

برای رسیدن به افزایش توانایی، فرد در اسارت آموزش می افتد که خود ارتباط مستقیمی با قدرت دارد. مانند: سیستم آموزش مدرسه ای، دانشگاه و انواع و اقسام مکانهای آموزشی دیگر، بیمارستان و بهداشت و حتی بوروکراسی و انواع واقسام کسب تواناییها و مکانیزم های اعمال قدرت بر فرد تا فرد به توانایی و ابزار لازم برای انتخابگری برسد.

بنابراین با تخصصی شدن ارگانیزم و افزایش هزینه ها برای آموزش و نیز پرورش ارتقای توانایی فرد و فردیت ارزشمند ترمی شود. اگر مسأله ای تحدید آزادی با قوانین پیچیده تر و آموزش و راهنمایی بیشتر برای انتخاب در جهان مدرن و در سیاست پی گیری کنیم می توانیم از مثال لیبرالیزم بهره گیریم. لیبرالیزم رابیش از آنکه راهکار کسب آزادی بدانیم بهتر است پاسخی به مسأله ای فردیت و اهمیت به فرد بدانیم چرا که دایم نظارت بر افراد و کنترل آنها با ابزار گوناگون و قوانین پیچیده تر

افزوده می گردد و زندان سراسر بینی یا پان اپتیسیمم بخصوص در دنیای انفورماتیک روز به روز بیشتر متحقق می شود .

وقتی قوانین به جمود می رسد و جنبش ها در نهاد استاتیک ختم می شود آن وقت تعارض بین قانون و نحوه ی زیست به صورت واکنشهای آزادی خواهانه جلوه گر می شود . البته اگر نگاهی زیست - جهانی داشته باشیم عقاید وادیت خواهی بشری نیز نباید جدا از آسمان وزمین در نظر گرفت واین مسئله نیز به نحوه ی زیست بر می گردد یعنی باید نگاه دوگانه پندارانه و دوآیستی به جهان را کنار گذاشت. بنابراین قوانین نباید در برابر نحوه ی زیست قرار گیرد. و رضایت عمومی از زندگی و زیست را باید رد مقوله ی حکومت در نظر گرفت و بدین وسیله دولت را تعریف کرد. زیرا آزادی نیز بر اساس قاعده ی زیست تعریف شد و اقدام به عملی که مغایر با زندگانی و زیست فردی ، جمعی و نوعی باشد اگر بخواهد نسل ، جامعه و یا فرد باقی بماند ضرورتاً آنرا به اسارت تعبیر خواهد کرد و عملی غیر اخلاقی و ضد آزادی بشری شمرده می شود. آزادی خود راهی است برای انتخاب در جهت حیات و بقا وپاسخگویی به ابدیت خواهی بشری.

س می توان گفت بررسی آزادی از جنبه ی سیاسی ونوع حاکمیت بر می گردد به تاریخ ، نوع جامعه و ظرفیت ها و عقایدی که در آن جامعه وجود دارد و چون مهم جامعه است و رضایت و زندگی افراد جامعه بنابر این حکومت نه چیزی فراتر از جامعه خواهد بود و نه فروتر. بلکه خود باید پروسه ای باشد که به تنظیم قوانینی بپردازد تا حیات و آزادی فرد جامعه حفاظت شده ، گسترش یابد.

البته با توجه به سرشت بشری باید قوانین انعطاف پذیر و با توجه به نادانی ابدی ما نسبت به آینده باشد. نادانی که تعبیر آزادی در عمل را موجه ساخته باشد. این قوانین نه تنها باید حافظ بود انسانی باشد بلکه باید شدن ها را نیز در نظر گیرد یعنی بر اساس دو وضعیت هوموستازی و آلوستازی بشری تنظیم شده باشد. بنابراین با توجه به تقدم زندگی به آزادی در لحظاتی از تاریخ ، در درون منطق جمعی نه فراتر از آن ، حکومت می تواند باتحکم برخوردار کند البته فراتر از منطق و اخلاق جمعی خود را قرار دادن در واقع سوء نیت و سلطه گری است و تشخیص این امر به مسأله ی پیچیده ای بر می گردد که مربوط به متفکران به عنوان وجدانهای بیدار جامعه است و بنابراین باز هم در نهایت آزادی جهت زندگی خواهی در قالب قوانین متناسب با زیست جامعه متحقق خواهد شد. قوانینی

که لزوماً به معنای قوانین مکتوب و حکومتی نیست و حکومتی موفق تر خواهد بود که به مکانیزم قوانین عمومی حیاتی همگانی و اجرای آنها زودتر و بهتر دست پیدا کند.

به این ترتیب افزایش سرعت در زندگی اجتماعی حکومتی را طلب می کند که به ترمزها و سیستم های کنترل گر بیشتری مجهز باشد و این مسأله نفی آزادی به معنای هر کس هر چه خواهد کند است. چرا که در این دیدگاه هر فرد بشری به صورت تافته ی جدا بافته ای در نظر گرفته می شود که انگار هیچ رابطه ای با جهان ندارد جز اینکه آنرا به صورت ابژه ای که جدای از اوست در نظر گیرد. اما واقعیت این است که انسان از زیست - جهان جدانیست و این نگرشها در دنیای فرهنگی که آن هم جدا از زیست - جهان نیست به وجود می آید. پس فقط تا زمانی معنا دارد که پا را دایمی بسازد که بر بقا و توانایی بقای بشری بیافزاید.

نتیجه آنکه زیست - جهان همواره بین آزادی و سرعت نسبتی برقرار می کند که در قانون متجلی می شود. افزایش سرعت قوانین بیشتری را ایجاب می کند تا آزادی تک نفره و منفصل به خشونت و ضد خود تبدیل نشود.